

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

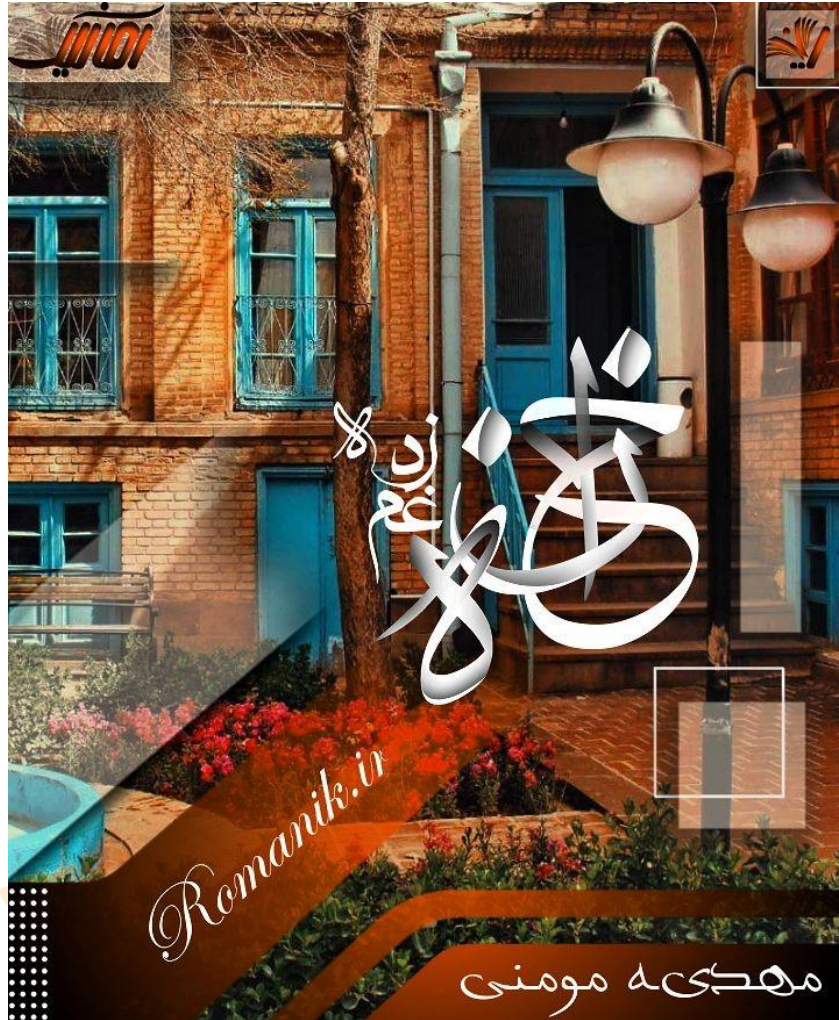
## اطلاعات اثر:

|   |                              |
|---|------------------------------|
| نام اثر:<br>خانه غم زده                                 | نویسنده:<br>مهدیه مومنی      |
| سطح اثر:<br>برنزی                                       | نوع اثر:<br>دلنوشته          |
| تعداد صفحات:<br>نوزده                                   | ژانر اثر:<br>عاشقانه، تراژدی |
| حقوق اثر:<br>(تمامی حقوق این اثر نزد رمانیک محفوظ است.) | اختصاصی بودن اثر:<br>بله     |

## لینک های اثر:

|   |  |
|---|--|
| لینک نمایه نویسنده:<br><a href="#">(کلیک کنید)</a>    | لینک تایپیک اثر در انجمن:<br><a href="#">(کلیک کنید)</a> |
| لینک سایت اصلی رمانیک:<br><a href="#">(کلیک کنید)</a> | لینک انجمن رمانیک:<br><a href="#">(کلیک کنید)</a>        |

تایپ آثار



R O M A N I K

## تیم اجرایی اثر:

کپیست:  
(Mohammad-MZ)

طراح جلد:  
(هورا)

منتقد:  
(رمیضا پکس)

ویراستار:  
(ENZO)

مقدمه:

خانه‌ای خواهیم ساخت که در آن عشق بی‌داد کند.  
خانه‌ای خواهیم ساخت که در آن غم گذر نکند.  
من و تو می‌سازیم خانه‌ای که عشاق جهان را به حسرت بکشاند!  
بنا می‌کنیم خانه‌ای را که ورودی آن دوست داشتن است و حسی که به آن می‌گوییم عشق!  
خانه‌ای می‌سازیم بر بلندای کوهی یا در عمق دره‌ای تا ما باشیم و یک جهان سکوت، تنها و  
تا ابد غرق در لحظاتی رویایی.  
خانه‌ای که غم زده نباشد، پر از شادی و امید و آرزو باشد.



R O M A N I K

چه کسی را دیده‌ای که برای تو این گونه دل بسوزاند؟

چه کسی را دیده‌ای که حاضر باشد جانش را فدای تو کند؟

چه کسی را دیده‌ای که تو را از ته دل و با تمام وجودش دوست بدارد؟!

قطعاً هیچ کس مطلقاً عاشق تو نیست.

هیچ کس جان ارزشمندش را فدای تو نمی‌کند، اینکه می‌گویند دوستت دارم و جانم را برایت می‌دهم و... این‌ها همه یک تعارف است، تنها کسی که حاضر می‌شود تمام این حرف‌ها را عملی کند و واقعاً تو را با تمام وجودش می‌پرستد مادر است.

مادری که یک عمر پیر شد تا تو جوان و رعنا شوی.

مادری که دل در گرو ابروان تو می‌دهد تا مبادا با تلخی روزگار در هم گره بخورند.

مادری که اگر بگویند فرزندم جانم به فدایت مطمئن هستی که قطعاً جانش در برابر تو بی‌ارزش است و راضی دارد تو نفس بکشی و او نه!

مادر همیشه بر سر زبان‌ها بوده و همه گفتند که بهشت در زیر پاهای مادر است؛ اما من می‌گویم برای یک جان به کف، یک فرشته‌ی مهربان، کسی که با تمام محبتش به فرزندش عشق می‌ورزد بهشت هم کم است.

مادر جایگاهی والا دارد.

خداوند تکه‌ای از وجود خودش را در وجود این گوهر دنیوی قرار داده است.

مادر مقدس است، لایق بهترین‌ها!

\*\*\*

(گفتی نظر خطاست تو دل می‌بری رواست

خود کرده جرم و خلق کنه کار می‌کنی!)

آری، این‌گونه است رسم عاشقی، ای سعدی!

عاشق می‌کند و انتظار دارند دلتنگی نکنی.

عاشق می‌کند و انتظار دارند جدا بشوی.

آن‌قدر دلبری می‌کنند در مقابل دیدگانت تا دل بیازی به نگاه گیرایشان و بعد از آن انتظار

دارند در گرداب این عشق به تنهایی دست و پا بزنی و خودشان رهایت کنند به حال خودت!

سعدی تو با این بیت زیبا حرف دل تمامی عشاق جهان را زده‌ای، تو توانستی تمامی

حرف‌های نهفته در دل عشاق جهان را در این دو بیت خلاصه کنی.

اگر می‌خواستند عاشق نشویم چرا در مقابل ما آن‌قدر قهقهه‌های زیبا سر دادند تا دل باختیم

به آن رد لبخند روی لب‌هایشان!

مقصر خودشان هستند که دل از کف ما برده‌اند.

خود گناه کرده‌اند و ما را گناهکار می‌دانند.

\*\*\*

(چنان به موی تو آشفته‌ام به بوی تو مست

که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست!

چقدر تو در عشق خاص بوده‌ای سعدی!

معشوقه‌ات باید آدم خوشبختی بوده باشد که تو این چنین برایش بیت‌های عاشقانه می‌سراییدی و قلبش را مالمال از شادی و خوشبختی و حس عمیقی به نام دوست داشتن می‌کردی!

معشوقه تو هر روز از زبانت یک بیت ناب و جدید می‌شنوید و عشقش بیش‌تر از دیروز می‌شد نسبت به تو.

تو آن‌قدر غرق عشق و دوست داشتن بودی که از هر چیزی در عالم بود بی‌خبر و بی‌نیاز می‌شدی و این یک حس عمیق است که کمتر کسی می‌تواند امروزه به معشوقه‌اش هدیه کند!

ای کاش می‌توانستند به مانند تو عشق را به یکدیگر هدیه کنند و برای هم ابیاتی بخوانند که از دل بر می‌آید.

R O M A N I K

ای کاش...!

\*\*\*

(خاک من گل شود و گل شکفت از گل من

تا ابد مهر تو بیرون نرود از دل من!)

مولانا چه زیبا گفت!

هیچ عاشقی نمی‌تواند تا ابد عشقش را فراموش کند یا از دل مهر معشوق را بیرون کند!  
 دوست داشتن مانند خوردن عسل شیرین و مانند بوییدن یک گل، لذت بخش است.  
 اگر عشق، عشق باشد هر دو نفر را سیراب از تمامی حس‌های دنیوی می‌کند و اگر عشق  
 خاص باشد تا ابد در دل باقی می‌ماند و جایش با هیچ چیز و هیچ کس دیگر پر نمی‌شود!  
 خدا کند که جاده‌ی عشق دو طرفه باشد و هیچ عاشقی در این جاده‌ی طویل تنها نماند و  
 مجبور نباشد طعم تلخ انتظار، جدایی، دلتنگی را بچشد!

خدا کند که دوست داشتن همیشه دو طرفه باشد تا هیچ عاشقی زجر نکشد!

\*\*\*

\*دل می‌رود ز دستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا\*

R O M A N I K! چقدر زیبا گفته است حافظ!

دل می‌رود ز دستان و کاری از ما ساخته نیست.

آن قدر بی‌اختیار دل می‌بازیم که خود نیز نمی‌فهمیم چه شد یا چطور این اتفاق رخداد.

دل می‌بازیم و این می‌شود رازی در سینه؛ اما روزی تمامی رازها آشکار می‌شود و هیچ  
 خورشیدی زیر ابر نمی‌ماند!

دل باختن اگر اختیاری بود هیچ کس انتخابش نمی‌کرد؛ اما جبر است و آمدنش یهویی!



کاش می شد فقط و فقط دل به خدایت ببازی که می دانی رسیدنت به او حتمی است، می دانی درکت می کند و در این میان خبری از رنج و درد و جدایی نیست!

می دانی که خدایت اهل ریا و نیرنگ و دروغ نیست!

این عشق پاک می شود و حقیقی.

اما امان از عشق های دنیوی!

امان...!

\*\*\*

اگر روزی به من اختیار حذف احساسی را در جهان می دادند، قطعاً عشق را حذف می کردم!

خب نه اینکه حس بدی باشد، برعکس خیلی هم قشنگ و رویایی است؛ اما...!

وای از این اماها!

R O M A N I K

عشق می تواند ویرانگر باشد، می تواند آدمی را از صفحه روزگار حذف کند، می تواند به تباهی بکشاند و خیلی از توانایی های دیگر که با همین یک کلمه بر سر انسانی آوار می شود.

عشق خوب است؛ اما وقتی که حسی دو جانبه باشد نه جاده ای یک طرفه!

وقتی خوب است که بدانی قطعاً می رسی به معشوق نه وقتی که می دانی در این راهی که قدم گذاشتی هیچ راه برگشتی نیست و هر چه پیش می روی انتهای جاده سرابی بیش نیست!

عشق اگر نباشد به نظر من خیلی بهتر است، آدمی اگر عشق را بعد از رسیدن به معشوق

تجربه کند خیلی بهتر است از وقتی که هنوز وصالی رخ نداده است!

من اگر می توانستم این حس را از میان برمی داشتم.

\*\*\*

هیچ وقت تنهایی را به بودن آدم‌ها نفروخته‌ام!

من همیشه تنهایی را به هر چیز دیگری ترجیح دادم.

من نمی‌خواهم کسی اطرافم باشد چرا که بودن آدم‌ها به جز ضرر هیچ چیز دیگری به همراه ندارد. بودنشان فقط و فقط برای به هم زدن آرامش درونی من است و من دلم می‌خواهد تنهایی را لمس کنم.

مثلاً در اتاقم بمانم و یک گوشه آرام سر بر بالشی سرد که حسی دلپذیر به من القا می‌کند بگذارم و با خواندن یک رمان یا کتاب سفر کنم به اعماق خیال و رویا!  
آن‌جایی که هیچ بشری حقیقی نیست و تماشای زاده تفکرات است و بس.

آن‌جایی که غمش لاینحل نیست و شادی‌اش پایان ناپذیر.

سفر کنم به هزار فرسنگ دورتر از خودم به جاهایی که شاید در حقیقت هیچ وقت دیده نشوند؛ اما می‌شود در خیال، تجسم کرد.

آری، تنهایی ترجیح من است!

\*\*\*

آن روزها نسبت به حالا خیلی بهتر بود!

نمی‌دانم واقعاً چرا هر چقدر پیش می‌رویم هرچقدر چیزهای اطرافمان بهتر می‌شوند، مشکلاتمان هم نسبت به قبل‌ها بدتر می‌شوند و انگار رشد می‌کنند.

نمی‌دانم چرا؛ اما من که یک جوان امروزی هستم سال‌های قبل را که درون یک اتاق با چند بچه دیگر به بازی و شادی می‌گذرانیدیم را به زمان حالا که هر بچه‌ای یک گوشه در حال بازی با تکنولوژی امروزی است ترجیح می‌دهم و این چنین پیشرفت‌ها را لازم نمی‌بینم!

من دلم می‌خواهد بچه‌های امروزه باز هم مثل قدیم‌ها بازی‌های سالمی بکنند و شادمانی‌شان را فریاد بزنند نه آن‌که گوشه‌ای کز کرده و از یک سری چیزهای بیهوده استفاده کنند که جز خراب کردن ذهن و قفل کردن قدرت‌های انسانی‌شان هیچ فایده‌ی دیگری ندارد!

کاش قدیم‌ها را بر می‌گرداندند، کاش...!

\*\*\*

هیچ کس جز خودم تا به حال تا این حد به من کمک نکرده است!

R O M A N I K  
هیچ کس به اندازه خودم دلش به حالم نسوخته است!

هیچ کس تا به حال مثل خودم، با من رو راست نبوده است!

هیچ کس به من، به اندازه خودم محبت نکرده است.

هیچ کس من را به اندازه خودم دوست نداشته است!

آری، جز خودمان هیچ کس به دردمان نمی‌خورد.

اگر انسان این را می‌فهمید و در یک گوشه‌ی بزرگ از ذهنش این مهم را پین می‌کرد و تابلوی اخطار را بزرگ در بالایش می‌کوبید تا همیشه و همیشه به یادش باشد نیمی از مشکلاتش حل بودند!

اینجوری یاد می‌گرفت که کمتر و کمتر و شاید خیلی کمتر از آدم‌ها توقع و انتظارات داشته باشد.

بداند که آدمیزاد پای منفعت خودش که در میان باشد دیگر به فکر برادر خود هم نیست وای به حال یک آدمیزاد غریبه‌ی دیگر!

ما آدم‌ها از نسل آدمیم، با اشتباهاتی که گاه جبران ناپذیرند، انسانی که همه می‌دانند جایز الخطاست، پس باید بدانیم انتظاراتمان از هم را به صفر برسانیم، اگر امکان دارد هم به زیر صفر!

\*\*\*

R O M A N I K

خدا چقدر خوب است!

یک لحظه بنشینید و با خود فکر کنید!

یک آدمیزاد تمامی چیزهایی را که خدا منع کرده و گفته است که دوست ندارد آدمیزاد انجام بدهد را کاملاً اختیاری انجام می‌دهد؛ اما خدا با یک لبخند و یک توبه از سمت او، این خطاها را می‌بخشد در حالی که انسان‌ها اگر یک بار از انسانی دیگر خطایی ببینند دیگر تا آخر عمر آن انسان از چشم‌شان می‌افتد.

خدا واقعاً مهربان است که یک آدمی که به راحتی آب خوردن دروغ می‌گوید را باز می‌بخشد و در توبه را برایش می‌گشاید.

خدا خیلی رؤف است که ما هزار جور کار اشتباه می‌کنیم و او به سادگی ما را می‌بخشد چون دلش نمی‌آید مخلوقش عذاب و خشم او را متحمل شود.

کاش آدمیزاد که مخلوق همین خداست هم کمی، فقط کمی یا حتی ذره‌ای از این دریای کرامت و رحمت و عطوفت خدا را در کالبد بدن خود داشت تا بتوانیم جهانی خیلی زیباتر از جهان امروزی بسازیم!

جهانی که فقر و تنگ دستی و دروغ و ریا و فتنه و هزار هزار مشکلات دیگر درون بطنش نفس نکشد و آدم‌ها متحمل درد و رنج‌هایی از این قبیل نباشند!

جهانی که شادی درونش موج بزند و جز رد لبخند بر لبان آدمیزاد، هیچ چیز بد و ناخوشایند دیگری دیده نشود!

کاش...!

\*\*\*

R O M A N I K \*تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی\*

تا شب نرود صبح پدیدار نباشد\*

خب درست است، حق با تو است سعدی جان!

اما تحمل کردن رنج تا قبل از دستیابی به گنج هم شوق‌القمریست که بیا و ببین!

رنج‌هایی که در زندگی وجود دارد لذت رسیدن به گنج را واقعاً از بین می‌برند.

تقلاهایی که آدمی باید برای رسیدن به اهدافش انجام دهد شیرینی رسیدن را در ذهنش هر روز کمتر از دیروز می‌کند!

اگر انسان منتظر رفتن شب یا اتمام غم‌ها باشد که چشم باز می‌کند و می‌بیند پیر شده و هنوز صبحی پدیدار نیست!

مشکلات زمان حال با مشکلات گذشته تفاوتش از زمین تا آسمان است.

رسیدن خیلی قشنگ است؛ اما تحمل موانعش واقعاً طاقت فرسا.

ای کاش ما هم دلی صبور مثل سعدی عزیز داشته باشیم تا بتوانیم معنای حقیقی این شعر زیبا را در درک و باور خودمان بگنجانیم تا کمتر در سختی‌ها کم بیاوریم، کمتر درد بکشیم و کمتر بی‌قراری کنیم!

\*\*\*

\*مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب

R O M A N I K

به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید\*

ای کاش می‌توانستیم به حرف حافظ عمل کنیم!

ای کاش می‌توانستیم جلوی غصه‌ها قد علم کنیم و نگذاریم به ما تا حد مرگ فشار بیاورند!

ای کاش می‌توانستیم جلودار غم‌ها شویم تا کمتر ما را از پا در بیاورند.

درست است، نمی‌شود بدون سختی و بدون مشکلات و بدون موانع به زندگی راحت و بی‌دغدغه رسید.

انگار باید برای رسیدن به هر چیزی هزار جور بدبختی را تحمل کنی تا بعد از آن خوشبختی  
برایت لذتی فراتر از باور داشته باشد.

غم‌هایی که تحملشان گاه سخت‌تر از شکافتن اتم است؛ اما هیچ چاره‌ای نیست.

خوشبختی هیچ گاه به راحتی به دست نیامده و نمی‌آید.

برای هر حال خوشی، قبل از آن آدمیزاد باید زجر بکشد!

\*\*\*

هیچ کس در جهان کامل نیست!

هر کس برای خود مشکلی، سختی، غمی دارد که او را از کامل بودن یا شاد بودن دور می  
کند.

کامل بودن در جهانی که همیشه یک مسئله برای ناراحت شدن دارد، ناممکن است.

سختی‌هایی که اطراف هر انسانی را احاطه کرده است نمی‌گذارد ذهنی آرام برای آدمی بماند!

نمی‌گذارد خیالت آسوده باشد.

نمی‌دانم هر انسانی در زندگی درگیر چه مشکل یا مشکلاتی هست؛ اما می‌دانم که بالاخره  
درگیری ذهنی دارد که آزارش بدهد و زندگی را برایش تلخ کند.

ای کاش می‌توانستم یا در سطح اختیاراتم بود که جهان را از غم و درد و سختی‌های بی‌شمار  
خلاص کنم.

ای کاش در توانم بود دنیایی شاد بسازم که در آن تمامی مردم بخندند و برقصد و صدای فریادهای شادشان گوش فلک را کر کند!

ای کاش انسان در این حد توانا بود که قدرتی اینچنین داشته باشد!

ای کاش...!

\*\*\*

نام پدر ناخودآگاه درون ذهن آدمی، تکیه گاه بودن را سنجاق می کند.

ناخودآگاه حسی فراتر از آرامش درونت به وجود می آورد.

تو را پر می کند از عشقی حقیقی و خاص!

پدر، همیشه پشتیبان است در سختیها و مشکلات زندگی.

همیشه برایت از جان خود هم می گذرد مبادا تو کمبودی حس کنی یا در زندگی ات خوشی نباشد، او از خود می گذرد تا تو بهترینها را داشته باشی.

پدر حاضر نیست خود بخندد؛ اما چشمان تو گرد غم داشته باشد.

مردی که نام پدر را در زندگی هر کدام از ما یدک می کشد یکی از فرشتگان خاص خداوند است که به ما لطف کرده و درون زندگی مان قرارش داده است.

امیدوارم سایه‌ی این موهبت الهی، همیشه بر سرمان باشد.

\*\*\*



(از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زدهام فالی و فریادرسی می آید حافظ)

از دلتنگی هایت گلایه نکن، هیچ نگو!

می رسد روزی که یار به پیش تو آمده و پایان بدهد این نبودن های زجرآورش را!

آن قدر به درگاه خدا عجز و لابه نکن چون که می دانم و امید دارم این جدایی هر چه زودتر  
به پایان می رسد!

بنشین و بردار فالنامه ی حافظ را و باز کن فالی تا حافظ بریزد در دلت جرعه ای از آرامش  
درونی خویش را!

آن قدر از آمدن دلبرت ناامید نباش چون می دانی امیدت خالق ی چون خداست.

به زودی این غم هجران به پایان می رسد، دلتنگی رفته و جایش را به شیرینی لذت بخش  
وصال می دهد!

R O M A N I K

\*\*\*

(اشک در چشمان من طوفان غم دارد به دل

خنده بر لب می زنم تا کس نداند راز دل حافظ)

آن قدر دلم گرفته است که نمی دانم برای کدام دردهای پنهان شده در دلم گریه کنم یا بنالم!

آن قدر در گلوم بغض نهفته است که همیشه و همیشه از خودم می پرسم "آه! خدای من چند  
بغض به یک گلو؟!"

نمی‌شود که سفره دلت را هر جایی باز کنی یا با هر کسی که دیدی بنشینی و از دردهایت بگویی.

باید خنده بر لب زنی تا هیچ کس نفهمد غوغای درونی‌ات را.

من می‌دانم که هیچ کس در این جهان خاکی، دلش برای تو نمی‌سوزد مگر خودت و خودت!

پس چه فایده که بنشینی و از غم‌هایت برایشان بگویی؟

آدمی یک گوشش در است آن یکی‌اش دروازه، پس بی‌خیال تمامی بشر، پناه ببر به خالقت که می‌دانی دردت را در یک چشم بر هم زدن می‌تواند دوا کند!

\*\*\*

دیگر به این جهان نمی‌شود اعتماد کرد.

ماندن درونش چیزی جز دردسر برایمان ندارد.

اصلاً جهان امروزه مانند قدیم نیست که دلگرم کننده باشد دنیایی شده کاملاً بی‌وفا و بی‌ثبات.

از دنیای امروزه اصلاً خوشم نمی‌آید چون با آدمی سر جنگ دارد و هیچ وقت بر وفق مراد کامل نیست!

این دنیا وقتی قشنگ بود که به ساز ما می‌رقصید حال که هر کار خودش بخواهد می‌کند و انگار نه انگار ما هم وجود داریم پس اصلاً نمی‌تواند در دل ما جایی داشته باشد.

دنیای الان جایی برای هیچ دلخوشی نگذاشته است فقط بلد است ما را زجر بدهد.

امیدوارم جهان کمی یاد بگیرد با آدمی سر سازگاری بردارد.

امیدوارم...!

\*\*\*

آهنگ‌های گوش‌ام هر روز روی دور تکرار هستند!

اما می‌دانی هیچ کدام از این آهنگ‌ها شاد نیستند، همه‌ی آن‌ها غمگین می‌خوانند چون دل شنونده‌شان مثل همیشه گرفته است و اصلاً در حال و هوایی نیست که شعر و ترانه گوش کند باید فقط گوش بسپارد به موسیقی‌هایی که از درد و غم و انتظار می‌خوانند!

چه می‌شود کرد آهنگ باید حرف دل را بزند تا به دل بنشیند.

آهنگ‌های شاد وقتی خوب هستند که شنونده دلی تلنبار از غم نداشته باشد تا بتواند با آهنگ لبخند بزند یا شوق خود را به هر نحوی نشان بدهد.

آهنگ‌های غمگین ناخودآگاه بغض‌های خفه شده در اعماق گلو را تحریک می‌کنند تا باز شوند و تبدیل به اشک‌هایی شده بر روی گونه‌ها جاری شوند.

همیشه آهنگ‌های غمگین را دوست داشته‌ام، صدایی که بتواند عقده‌های درونی‌ات را به بیرون بریزد قطعاً لایق شنیدن است!

\*\*\*

هر روز که می‌روم برای قدم زدن، از دیدن انسان‌های اطرافم ذهنم مشوش‌تر از قبل می‌شود.

چقدر سخت است پی‌بردن به درون هر انسانی!

خداوند چه چیزی خلق کرده است؟

هر کدام از این انسان‌ها در دل، کوهی از حرف‌هایی ناگفته و غم‌هایی پنهان دارند و هیچ کس نمی‌داند شخصی که در کنارش ایستاده خوشبخت

تر است یا خودش؟

همیشه برایم سوال است چرا در این دنیای فانی، دنیایی که امروز هستی و از فردای خود بی‌خبری همیشه باید غم در زندگی سرک بکشد و شادی مطلق و خوشبختی دائمی را فراری بدهد؟

چرا نمی‌شود همیشه و همیشه راحت زندگی کرد بدون هیچ غصه‌ای که بیاید و اوقاتمان را تلخ کند!

خب قدم زدن ناخودآگاه ذهن آدمی را باز می‌کند دیگر... من نیز به خیلی چیزها می‌اندیشم؛ اما بی‌هیچ نتیجه‌ای که مرا قانع کند!

\*\*\*

ذهن، جایگاهی بسیار عجیب است! R O M A N I K

روزی هزاران هزار فکر و خیال درونش می‌آید و می‌رود و هر لحظه پر و خالی می‌شود!

جایگاهی است که کلمات و حرف‌ها و اتفاقات می‌توانند تا ته عمر درونش جا خوش کنند و از یاد نروند!

ذهنی که هیچ وقت جمله‌ی "حافظه پر است لطفاً مواردی را حذف کنید" را نشان نمی‌دهد چون تا دلت بخواهد این فضا جا برای هر گونه فکر و خیالی دارد؛ اما امان از موقعی که این

افکار تلخ و آزاردهنده باشند و هر لحظه با یادآوری‌شان ناراحت و دلزده بشویم و به هیچ نحوی ما را رها نکنند!

گاهی آدم واقعاً نیاز دارد خیلی مسائل را به یاد نیاورد؛ اما ممکن نیست، انگار کسی این افکار آزار دهنده را با یک سنجاق درون مغز آدمی محکم قفل کرده است تا مبادا برود و ما را رها سازد!

ذهن جایگاهی است بسیار عجیب و باور نکردنی!

\*\*\*

هیچ وقت نمی‌خواهم زندگی دیگران را تجربه کنم.

خب می‌دانی نه این که زندگی خودم هم خوب مطلق باشد، نه!

اما خب من خودم و شخصیتم را دوست می‌دارم.

دلم می‌خواهد در همین قالب شخصیتی‌ام بمانم و جای کس دیگری نباشم، جای هر انسان دیگری که در اطرافم زندگی می‌کند و شاهد رفتارها و هنجارهایشان هستم.

نمی‌دانم شاید انسان‌های دیگر هم در مورد من همین فکر را می‌کنند، نه فقط در مورد من بلکه در مورد تمامی انسان‌های دیگر و نمی‌خواهند به جای دیگری باشند، همین شخصیت موجود خود را به جای دیگری بودند ترجیح می‌دهند.

هر آدمی در این دنیا یک جور رفتار و شخصیتی دارد.

یکی مغرور است، یکی راحت و خوش‌رو، یکی منزوی و گوشه‌گیر و یکی کاملاً اجتماعی و خوش‌برخورد، آن یکی بد اخلاق و دیگری خونسرد.

هر انسانی با انسان دیگر فرق می‌کند؛ اما خب بعضی آدم‌ها هم از قالبی که درونش زندگی می‌کنند راضی نیستند و دلشان می‌خواهد بهتر از حال باشند؛ اما ذات هر کس قابل تغییر نیست.

ذات خوب همیشه خوب می‌ماند و ذات بد...!

ذات بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است.



R O M A N I K



«با تشکر از نگاه زیبای شما، این اثر به پایان رسید.»

برای مطالعه دیگر آثار نویسندگان، از سایت رمانیک بازدید فرمایید.

برای ارسال اثر نوشته شده توسط شما و انتشار آن بر روی سایت رمانیک، به این

[لینک](#) مراجعه کرده و یا به اعضای انجمن رمانیک بپیوندید.

## رمانیک در شبکه‌های اجتماعی:

R O M A N I K

